

سرگذشت

محمد حسن خان ملک الحکماء *

بقلم خود او

در جزه اوراقی که از مرحوم علی رضا صبا به آقای دکتر معین صبا رسیده جزوه‌ای است به خط محمد حسن خان صبا (ملک الحکماء) ، در شرح احوال خودش . چون درین جزوه اطلاعات بسیار سودمند مندرج است به نشر آن می پردازم و از آقای دکتر صبا متشکرم که نسخه اصل را برای انتشار در اختیارم گذاردند. (ا.ا.)

چنانکه رسم و روش نگارندگان کتب رجال و تذکره و ترجمه احوال است لازم که اقتفا به اثر ایشان نموده پس از عنوان اسم و لقب نسب و حسب و مولد و منشاء خود را مفصلاً بنویسم . لیکن نظر به اینکه از اصل مقصود که شرح احوال است بسیار به دور نیستم ناگزیر از اختصار هستم و به مقتضای حدیث شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود « کل حسب و نسب ینقطع یوم القیامة الاحسبی و نسبی » و به مناسبت فرمایش حکمت آرایش آن بزرگوار که فرمود « ولدت فی زمن

*- از دوست دانشمند بزرگوارم آقای حسین محبوبی اردکانی سپاسگزارم

که متن را به هنگام چاپ بازخوانی فرمودند .

الملك العادل انوشروان « صرف نظر از ذکر و تقدیم نسب و حسب باهره و شجره فاخره نتوانم نمود ، لذا بدو بطور اختصار به نژاد خود اشعاری می‌نمایم تا بعد از نگارش شرح حال در پایان این اوراق در آن خصوص بسط مقال دهم .

اسم محمد حسن خان ، مولدم طهران ، وطنم ایران و نسیم از جانب پدر به سی و شش واسطه به آن پادشاه داد گری رسد و از طرف مادر به سی و دو بطن به سید جلیل « طباطبا » اسمعیل بن ابراهیم الحسن المثنی ابن الحسن بن علی بن ایطالب علیه السلام و به سی و هفت واسطه به زهرای اطهر منتهی می‌شود ، سلام الله علیها وایها وبعلا و بینها .

در بیست و پنجم ربیع الثانی سنه ۱۲۶۹ در شهر طهران که مسقط‌الرأس پدرانم هست تولد یافتیم و در ایام رضاع فقط به شیر مادرم که کریمه مستجاب‌الدعوه و از طرف پدر پدیرانم نژادش متحد بود سلولهای اعضایم تربیت یافت .

اگرچه مولد و منشأم در بدایت سن طهران بوده لکن بر حسب دعای مادرم اکثر عمر را در ارض اقدس و جوار مشهد مقدس سلطان سردار ترضی حضرت . علی بن موسی الرضا علیه وعلی آباءه آلاف التحية والسلام نشوونما نموده دور این آستان ملائک پاسبان به سر برده‌ام .

در سن شش سالگی به مکتب رفته به اتفاق برادر محمد حسین خان بشارت الدوله که سن آن سه سال از بنده بزرگتر بود در نزد معلم مخصوص ملا محمد علی کاشانی که فاضلی مقدس بود خواندن و نوشتن آموختم و در نزد پدرم که به حسن خط نستعلیق و دیگر خطوط معروف عصر بود و گاه نزد عموزادگان هنرمند تعلیم خط یافتیم .

پس از آنکه از کتب مقدماتی از فارسی و عربی فارغ و مهارتی حاصل کردم در خدمت جناب شیخ جابر عرب کاظمینی که عارفی معمر و مهذب و در ادبیات معروف عجم و عرب و همیشه با پدرم انیس و جلیس بود علم تجوید و قرائت قرآن مجید را به لطف تنزیل و حسن ترتیل و حفظ وقوف و ادای حروف تعلم نمودم .

شیخ مزبور را علاوه بر مقامات قدسیه و اخلاق انسیه در ادبیات دیوانی از اشعار عربی و فارسی مخصوص است که ذکر این دو مطلع را از دو قصیده عربی و فارسی او که در مدح دو پادشاه سروده در فضل و براعت او دلیلی وافی می دانم ، من العریبة :

انخ المطیة هذه طهران هی جنة و محمد سلطان

و من الفارسیه که در تاریخ بنای ایوان کاظمین علیهما السلام گفته که مطلع قصیده و ماده تاریخ بنای ایوان و تمام اشعارش زینت دیوان است :

یکی سپهر به پا کرد ناصرالدین شاه

که عرشیان ز تفاخر بدو برند پناه

بالجمله در سن نه سالگی به مدرسه دارالفنون دولتی پذیرفته شده بابرادرم محمد حسین خان که در ورود این مدرسه نسبت به بنده اسبق و در تحصیلات اقدم بود کسب علوم متوسطه به طرز جدید مشغول گردیدم و همه روزه در درس ریاضی خدمت حاجی نجم الدوله و خلفای ایشان سلیمان خان و علیم الدوله و در علم شیمی و فیزیک و طبیعیات خدمت میرزا جعفر خان صدرالحکماء که پسر عم بنده و مدرس مدرسه بود حاضر و به کسب علوم مذکوره اشتغال داشت و نیز چندی در همین مدرسه نزد محمد آقای معلم پیاده نظام به تعلیمات نظامی مشق سربازی و تفنگ اندازی مشغول بودم. اغلب اوقات تحصیلات ما دو برادر به تحسین و تمجید معلمین و در هنگام امتحان به نمره‌های عالیّه مقرون می‌آمد.

تادرمحرم سنه ۱۲۸۲ که شاهزاده جلال الدوله سلطان حسین میرزا فرزند بلافضل اعلیحضرت ناصرالدین شاه به فرمانفرمائی خراسان و تصرف سیستان مأمور و پدرم میرزا محمد خان ندیباشی آن اعلیحضرت به تربیت و صحبت آن شاهزاده معین گردید.

بنده و برادرم محمد حسین خان نظر به تحصیلات عدیده و علوم جدیده در مدرسه دولتی و تقارب من به تصویب و انتخاب وزیر علوم و رؤسا و معلمین مدرسه مبارکه برای خدمت و ملازمت و همدرسی شاهزاده منتخب و معین و دستخط ملوکانه خطاب به حاجی مصطفی قلی خان صارم‌الملک پیشکار جلال الدوله اینطور صادر گردید:

« صارم‌الملک - حسنین همدرس آقا هستند. حریک

راسالی صد تومان مواجب بدهید. ذی‌الحجه ۱۲۸۰ »

پس در دوازدهم محرم ۱۲۸۱ در ملازمت آن شاهزاده و خدمت پدر به خراسان رفتیم و بنده و برادرم به همین لقب منتخرد و به همین سمت مشغول خدمت بودیم و همیشه در موقع درس و بحث و خط و تعلیمات نظامی و سواری و تیراندازی مواظب خدمت و ملازم حضرت بودیم.

و در اول سفر اعلی حضرت شاهنشاه ناصرالدین شاه به خراسان و به عتبه بوسی آستان سلطان السلاطین علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه التحیه و الثناء در جزو خواص ملازمین آن شاهزاده به مراسم ملوکانه و خلعت خاص اختصاص یافتیم و سه سال در ایالت و فرمانمائی شاهزاده به این سمت و شغل در خراسان بودیم.

تا در بهار سنه ۱۲۸۴ و بانی شدید خراسان را فراگرفت و شاهزاده به این جهت به قریه «در رود» که یکی از بیلاقات و کوهپایه مشهد مقدس است رفت و در آنجا ناگهان مبتلا به مرض «کلرا» و بای عام شده در مدت پانزده ساعت در سن هفده سالگی به رحمت ایزدی پیوست و جناب حاجی ظهیرالدوله محمد ناصرخان قاجار حکمران و پیشکار ایالت خراسان جنازه آن شاهزاده جوان را با تجهیزات و تشریفات خسروانه به ارض اقدس آورد و در جوار بقعه مبارکه و روضه رضویه در دارالحفاظ دفن نمودند و باها با اتباع و ملازمین شاهزاده به طهران احضار شدیم. لیکن پدرم مجدداً بر حسب دستخط شاهانه به معاونت ایالت خراسان مأمور و از شاهرود به خراسان مراجعت نمود. چندی در خراسان بود و بنده در سایه یدر فارغ البال در مدارس قدیمه مشهد در خدمت مدرسین به تحصیل علوم متداوله و فنون متنوعه می پرداخت و به

مصاحبت ادبای عصر می‌ساخت و صاحبان ذوق بنده را حسب الاستعداد به گفتن شعر ترغیب می‌نمودند.

لیکن پدرم به ملاحظه اینکه از تحصیل و تکمیل باز نمانم بنده را اکیداً ممنوع می‌فرمود. ولی طبع فطری و ذوق موروثی از سرودن شعر باز نمی‌ایستاد و در نظم حکایات انوار سهیلی و بیانات حکمت عملی راغب بود و گاه‌گاه به نظم آن قصص تفنن می‌نمود و مخفی از پدر می‌داشت. چون خاطر پدر بزرگوارم را پس از فوت شاهزاده از توقف خراسان ملول دیدم آن حضرت را ارتجالاً به چند رباعی پیوسته تسلیت خاطر گفت و استرضا نمود و از آن رباعی این دو بیت را به مقتضای شرح حال عرض می‌نماید.

ای آنکه کتاب بختیاران خواندی

خواندی تو و دست از همه چیز افشاندی

تو شیعت خاص حضرتی ورنه چرا

رفتند تمام و تو در اینجا ماندی

پدر را از این بدیهه و لطیفه خوش آمد و از استماع اشعار و نظم

حکایات «انوار» محظوظ گردید و به گفتن شعرم اجازت داد.

تا در سنه ۱۲۸۸ که مجاعه و قحطی شدید - ایران را ویران و

خراسان را بد انسان کرد از طرف دولت علیه شاهزاده سلطان مراد میرزا

حسام السلطنه عم شاهنشاه فاتح هرات به فرمانفرمایی خراسان و میستاق و

اصلاح حال قحطی زدگان و جلوگیری از تاخت و تاز تر کمان و تائبین این سامان

مأور گردید بر حسب اجازه پدرم رباعیاتی چند با مضامین و پساوندی دلپسند ترتیب داده در موقع ورود شاهزاده به عرض رسانیده تهنیت گفت . شاهزاده که ادیبی سخن شناس و سربهی قدردان بود از اینگونه مدیحه و سخن بدیع و روش خاص تمجید نمود و به تکمیل ادبیات و تحصیل علوم تشویق و تأیید فرمود و اغلب بنده را به لقب « لسان الحق » می نامید و پدرم را در خراسان گرامی می داشت و شبان روزان به صحبت او می گذرانید .

آقامیرزا رضای وزیر و سردبیر آن شاهزاده را که فیلسوفی جامع و فاضلی با رع بود هر روزه مجلس درسی خاص و محفل ادبی مخصوص بود که بنده بی بضاعت را در آن مدرس راهی بود و همه وقت از آن خرمن دانش خوشه و از آن مخزن ادب توشه نصیب می گشت .

و از تألیفات و تصنیفات و بیانات و تحقیقات فارابی زمان دولتی دست داده بود که همواره از خوان قضایل ایشان نعمتی می برد . در مواظبت خدمت و ملازمت حضرتش چندان فرزندى نمودم که پدری نمود و بنده را به سمت مصابرت اختیار فرمود و شاهزاده برای مخارج و مصارف این وصلت هزار تومان نقد بذل و مرحمت فرمود .

دو سه سالی در خدمت آن یگانه فرزانه موفق به تکمیل یک دوره ادبیات شده علم نحو و صرف و معانی و بیان و بدیع و اشتقاق و املاء و انشاء و لغت و عروض و قافیه و منطق و هیئت و ایقاع و اکر و جرائق و دیگر علوم متنوعه را تلمذ نمود و از افادات ایشان متمتع گشت و نیز آداب المشق میرعماد حسنی علیه الرحمه را در خدمت ایشان علماً و عملاً فرا گرفتم .

پس از چندی پدرم در خدمت حسام‌السلطنه به دربار سلطنت مشرف گردید و متوقف طهران شد و برادرم محمد حسین خان را با خود به طهران برد و مجدداً به مدرسه دولت سپرد و او تعلیمات کامل یافته معرفی به مقام وزارت علوم و تلگراف گردید و در طریق خدمت کوشید و سالها در نقطه مأموریت زحمت کشید و به رتبه سرتیپی اول و میرپنجی رسید و سالها در سرکزیالت خراسان به ریاست تلگراف نایل و به لقب بشارت‌الدوله ملقب شد.

بعد از رفتن پدر و برادرم به طهران بنده در خراسان تنها مانده چون شوقی به مشاغل دیوانی و کارهای اداری نداشتم فقط اوقات خود را به تحصیل علوم صرف می نمودم. روزها در خدمت جناب حاجی میرزا جعفر رئیس‌الاطباء که طبیب اعلم و منجمی مسلم و ادیبی مقدم و شکسته نویسی استاد و محترم بود به درس کتاب قانون طب و دیگر کتب از مصنفات اقدمین حاضر. و شبها به منزل خود در خدمت عالم نبیه حاجی ملا جعفر عارف فقیه به کسب علم ادیان و فقه و تفسیر و اخبار و احادیث و خطب نهج البلاغه و شروح آن به سر می بردم.

تا اینکه علم طب را به درجه‌ای کسب نمودم که در مطب استاد به نیابت او به مزاولت عمل اشتغال داشتم. لیکن بسیار اتفاق می افتاد که در طی معالجه مرضی نقصی در عملیات و اشکالی در علاج مشاهده می نمودم و از فقدان اسباب در خود تحیر و تحسر می یافتم. چون اسباب کار و لوازم مسافرت فراهم نبود در مشهد مقدس می زیستم.

تا در سنه ۱۲۹۱ جناب میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر امور

خارجة دولت علیه به نیابت ذات اقدس شاهانه به تولیت جلیله آستانه مقدسه رضویه علی مشرفها الاف السلام والتحیة واصلاحات آن مأمور و مشرف گردید.

این بنده را به مناسبت خصوصیت پدرم با آن وزیر بی نظیر و عالم بصیر که محضر نفیسی تالی مدرس ادریس بود راهی و طریق مؤانستی دست داد. اغلب به خدمت آن حضرت که برآوردگان و پروردگانش در دربار سلطنت هریک امیری یا وزیر و گزنه مشیری یا دبیری بوده وهستند مشرف و مستفیض بودم.

و چون آن ادیب با رع را به ترویج سخن و تشویق اهل فن میلی بسیار و فضلی بی شمار بود این بنده را بل اغلب ادبای عصر و شعرای زمان را به طرح قطعه و قصیده یا غزل و رباعی اختبار و آمازش می نمود و به نظم حکایات و مضمونی جلوه و نمایش می داد. گاه اتفاق می افتاد که در میدان مجارات شاعری و مسابقه ادبی قصب السبق نصیب بنده بی بضاعت می گردید و مورد تحسین می شد.

در آن اوقات که چشمم در کمال صحت و قوت کما بنبعی و یلیق بینا و دستم در نهایت استحکام و قدرت و به نگارش خط بخصوص نستعلیق بینا و توانا بود بر حسب تشویق ایشان قصیده برده معرفه را که در مدح حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله است به طرزی خوش و خطی دلکش بنگاشتم و در عید غدیر به حضور وزیر بی نظیر برده تقدیم آستانه مقدسه و کتابخانه مبارکه نمودم و آن بزرگمرد زمان در محضر عالی پذیرفته

تمجید نمود و بر مراتب توجهات و تأییدات بنده بیفزود و به بذل انعام و اکرام لوازم مسافرت بنده را از مال و مرکب مهیا فرمود.

و نیز در آن اوان شاهنشاهزاده اعظم رکن الدوله محمدتقی میرزا برادر کهنتر اعلیحضرت ناصرالدین شاه فرمانفرمائی خراسان و سیستان یافت و به آستان مقدس رضوی شتافت. باینکه از بنده منزوی در موقع ورود آن والا حضرت در تعظیم و استقبال قصوری به ظهور رسیده بود آن شاهزاده بزرگ بزرگوار نظر به مکارم ذات و محاسن صفات که دارا بود و به واسطه لطفی که در طهران بابدوم داشت بنده نوازی فرموده یک نفر از مقربان و خلوتیان خاص خود به تفقد حال و احضار بنده به حضور خویش مأمور و به نظم قصیده ورود و تبریک لطفاً سلام اخطار فرمود.

و این بنده اطاعت نموده به وظایف ارثیه و خانواده‌ای رفتار کرده روز بعد را با قصیده تهنیت آئین که فی الحقیقه تاریخ وقایع آن عصر و مآثر آن عهد است به حضور شاهزاده کریم الطبع مشرف شده قراءت و عرض تهنیت نمود و آن قصیده از مطلع تامه قطع مضامینش مناسب وقت و مطبوع طبع و محل تمجید و تحسین شد.

و نیز در آن موقع دو رباعی به مضمونی خوش سروده و به خطی دلکش نگاشته تقدیم داشت. شاهزاده را خوش آمد و حضوراً امر به صدور رقم و شغل ندیمباشی گری و لقب سلطان‌الشهرائی برای بنده فرمود و کتابخانه خود را به بنده سپرد و روز به روز به رتبه و مقام بیفزود و در تربیت و نوازشم از بذل هرگونه موهبت دریغ نمی فرمود و در بعضی موارد رجوع معالجه نیز می نمود.

و در امور مهمه که بین ایالت کبری و تولیت عظمی از کار مملکتی که پیش می آمد و محتاج به مذاکره شفاهی از روی اطلاع و آگاهی بود بنده را شایسته دانسته دخالت و مأموریت می داد.

پیوسته در آن وقت بواسطه حقیر بنیان مودت و اساس روابط آن والی و متولی مربوط و مرصوص و ضمناً کمال مرحمتشان نسبت به بنده مخصوص گشت و بنده را در تشیید بنیان روابط و مداخل آن دو بزرگ قصابدی چند زینت دیوان شد که موجب عطف توجه ایالت کبری و تولیت عظمی نسبت به دولتخواه گردید. چون رأی مملکت آرای تولیت پیرای هردو را با خود مساعد دیدم به ذریعه قصیده شایان رخصت مسافرت به تهران حاصل کردم و هردو بزرگ به بذل مال و مرکب خاصم مساعدت فرمودند و به قصد تحصیل طب و تکمیل علم و عمل عازم طهران شدم.

پس از ورود بلاد رنگ یکسر به خدمت شاهزاده اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا وزیر علوم که دانا و شناسای هر معلوم بود تشریف جستیم و اجازه ورود به مدرسه دولتی حاصل کردم و مجدداً به دارالفنون درآمدم و به تشکیل طب قدیم و تحصیل طب جدید مشغول شدم.

در خدمت دکتر میرزا رضا مدرس مدرسه و دیگر اساتید یک دوره پاتولوژی گریزل فرانسوی را تلمذ و از دیگر کتب و مصنفات دکترهای معروف مانند دکتر تلوزان حکیمباشی حضور همایونی و دکتر شلیمر فلانکی و نیز از تألیفات دکتر پولاک نمساوی نظر و تتبع نموده تمتع بردم.

و نیز در خارج مدرسه چندی در مطب و کلینیک جناب مؤتمن الاطباء

سیرزا زین العابدین خان طبیب حضور همایونی حاضر و درموقع اعمال ید
در خدمت معظم له و جناب دکتر تلوزان به اتفاق جناب آقای نظام الحکماء
حضور به هم رسانیده سمت معاونت داشتم و مقام نیابت یافتم و سزاو
عمل بودم تا درموقع امتحانات علمی مدرسه به تصدیق اطباء و رؤسا به
نشانهای علمی انتخاب حاصل کردم .

در هیجدهم ذی الحجة الحرام ۱۲۹۸ جناب حاجی میرزا حسین خان
سپهسالار اعظم مشیرالدوله والی ایالت خراسان را بغتة مرضی عارض
گردید و تلگرافاً توسط برادرش یحیی خان مشیرالدوله از حضور همایونی
استدعای مأموریت بنده را به خراسان نمود و برحسب دستخط همایونی
دو روزه بنده را حاضر و مأمور خراسان نمودند . لیکن در این دو روزه
مرض سپهسالار اعظم در خراسان شدت کرد و بنده هنوز از طهران حرکت
نکرده بود که او به جوار رحمت الهی شافت و در آستان امام مدفون
گشت .

پس از فوت آن مرحوم مجدداً ایالت خراسان به شاهزاده رکن الدوله
قرار گرفت و شاهزاده در تهران از مأموریت بنده به خراسان مستحضر و
با میل خاطرشان مقرون آمد و خوشوقت گردید و در بردن بنده به خراسان
یکجهت شد .

از طرف دیگر جناب حسنعلی خان امیر نظام خواستار عزیمت بنده
به آذربایجان شده بود و بنده در قبول این دو خدمت و مأموریت دو دله و
مردد بودم . شبی در خدمت بعضی از دوستان سخن از مأموریت بنده
به خراسان و آذربایجان به میان آمد . برحسب اشاره دوستان تفأل به

دیوان لسان الغیب خواجه شیراز حافظ علیه الرحمة شد . اتفاق این
غزل معروف برآمد :

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش

پیوسته در حمایت لطف آله باش

قبر امام هشتم سلطان دین رضا

از جان بیوس و بر در آن بارگاه باش

این نص صریح و امر فصیح بکلی رفع تردید نمود و آیت سعادت
خود شمرد صرف نظر از رفتن به آذربایجان کرد و قبول خدمت خراسان نمود .

فرمان همایون به سمت **حافظ الصبحه** بنده با حقوق وافی صادر
و در عشر ثانی محرم الحرام ۱۲۹۹ مأموراً در خدمت شاهزاده رکن الدوله
و صحبت امیرزادگان محترماً به آستان بوسی سلطان سریر ارتضا مشرف
گردید و به خدمات نوعیه و وظایف صحیه مشغول شد .

و مأموریت بنده چون از طرف وزارت جلیله علوم و تلگراف جناب
مخبر الدوله علیقلی خان و مساعدت شاهزاده معظم بود بخوبی پیشرفت
نمود و امور صحیه صورت نظم و ترتیب اداری حاصل کرد .

در این سال که بنده به سمت حافظ الصبحه به خراسان آمدم در شهر
مشهد مقدس ریضخانه ای جز دارالشفای آستان قدس که از تأسیسات
خوب خیریه علیشاه نادری افشار ملقب به عادلشاه است نبود و امور
صحیه بکلی مختل و ناقص و ادویه جدیده اروپائی منفور و غیر معمول
بود . بدو به نظم امور علاجیه و سپس به ایجاد دواخانه و استعمال ادویه
جدیده و اصلاح عطارخانه و باقی امور صحیه پرداختم . اعمال جراحیه را

که به واسطه عدم اسباب جاری نمیشد و اگر بود ناقص بود پس از ورود، بنده آلات جراحیه را فراهم و ادویه جدیده معمول نمودم و به ترتیبات علمیه تصحیح میگردم و اکنون بحمدالله والمنة مریضخانه های عدیده اروپائی و آمریکائی با اسباب و اثاثه کامله در مشهد موجود و دکترهای عالم عامل از ایرانی و غیر ایرانی که آیت نیکبختی مملکت هستند حضور و عموم مردم را مستغنی و مستنعم دارند.

در سنه ۱۳۰۰ که دوباره اعلیحضرت ناصرالدین شاه به زیارت روضه رضویه و آستان قدس مشرف آمد این بنده کتابچه ای مشتمل بر سی و دو ماده در نواقص امور صحیه و ضرورت اصلاحات جدید نگاشته تقدیم حضور آن اعلیحضرت نمود. موشح به دستخط ملوکانه گردید. حسب الامر اعلیٰ مجلسی عالی به ریاست شاهزاده و کن الدوله با حضور جناب میرزا علی اصغر خان امین السلطان رئیس اردوی همایونی (اتاییک اعظم) و حضور جناب دکتر تلوزان و دکتر مؤتمن الاطباء و سایر دکتوران و اطبای عظام ملتزم رکاب در دربار سلطنتی و ارگ ایالتی انعقاد یافت و آن مواد را این بنده قرائت و مطرح مذاکره نمود. پس از تنفیج مواد به لحاظ شاهانه رسید و مجدداً به دستخط مبارک صادر گردید که آن فقرات را ایالت کبری به مأموریت بنده مجری دارد.

و نیز مقرر گردید که این دولتخواه عضو صحی عدلیه اعظم خراسان باشد و به پاداش خدمت به یک ثوب جبهه ترمه از خلایع فاخره سلطنتی مفتخر و سرفراز شد و در آخر همان سال به ریاست مریضخانه دارالشفای آستان

قدس تشریف حاصل کرد و حکم آن از طرف تولیت و ایالت جدید میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله صادر گردید.

در سنه ۱۳۰۲ که مرض پستول مالین (طاعون داغی) ولایات شمالی و غربی خراسان را از حد کلات تا حدود نردین و جوبن در نوردید و خلق کثیری را عرضة هلاک ساخت بر حسب تصویب مجلس حفظ الصحه دولتی و امر دولت و ایالت این بنده به معالجه مرضی و دفع و رفع مرض مأمور گردید. با طبیب معاون خود نظم الاطباء و دوا و لوازم علاج به آن ولایات و نواحی سفر نمود و به دفع و رفع مرض کوشیده و در هر شهر و قریه دستورات صحیه و علاجیه داد و اوراقی برای معالجه اهالی چاپ و منتشر ساخت که هنوز در آن نقاط دستورات معمول به و در هنگام بروز مرض اهالی و طوائف معمول می دارند. چون پس از شش ماه مسافرت این خدمت به انجام و این مأموریت به پایان رسید در پاداش از طرف دولت به سرتیپی از درجه سوم باحمایل و نشان مخصوص افتخار و امتیاز حاصل کرد.

در سنه ۱۳۰۶ که شاهزاده رکن الدوله فرمانفرمای خراسان به نظم حدود گرگان و استرآباد و دفع اشرار ترا که نهضت نمود ریاست طبای نظام و دواخانه قشونی ضمیمه مشاغل بنده شد و در فرستادن طبیب و دوا خدمت کرد و کفایت و مهارتی به ظهور رسانید که در موقع پاداش صاحب منصبان و نظامیان اردوی دولتی رتبه سرتیپی از درجه دوم در حق بنده مرحمت گردید.

و در ماه سوم بهار سنه ۱۳۰۹ که مرض وبای آسیائی از هندوستان

به افغانستان و هرات و از هرات یک منزله مسافرت کرده به مشهد مقدس ورود کرد و چندان شدت وحدت نمود که اغلب اهالی شهر ستواری و همکاران معظم از میدان مدافعه مرض فراری و در قتل جبال و سیلاقات سنگری شدند و این بنده بیکه و تنها چون یک نفر مجاهد و سپاهی لیل و نهاراً قریب سه ماه کوشش در دفع مرض و معالجه مرضی و اجرای تعلیمات صحیح و انتشار دستورات علاجیه نمود و خدمت بسزا کرد.

و در آن موقع رساله و بانیه مشتمل بر سه فصل به طرزی مطبوع و بیانی سهل و ساده در وظایف حکومت شهری و تکالیف بلدی و حفظ الصحه افرادی و خانواده و اجتماعی و معالجه مرض بر حسب هنگامها و عوارض نگاشته تقدیم خدمت ابالت کبری نمود. جناب صاحب دیوان میرزا فتحعلی خان فرمانگذار کل خراسان و سیستان برای انتفاع و خیر عامه به طبع رسانیده به تمام ولایات خراسان و قصبات و نواحی تقسیم و ارسال داشت و موجب آسایش و صحت اهالی مملکت گردید. دعای دولت گفتند و سپاس ایالت نمودند و این بنده یک نسخه از آن را به مقام وزارت جلیله علوم و مجلس حفظ الصحه دولتی ارسال نموده به این جواب تلگرافی مباحی آمد:

« جناب حافظ الصحه رساله و بانیه شما رسید. ملاحظه نمودم. گویا یک روح تازه ای به من داد. بسیار خوب نوشته اید. من هم در طهران چند رساله چاپ کردم. یکی از جناب دکتر تلوزان، یکی از دکتر بازیل، یکی هم از ابوالحسن خان رئیس مریمخانه، یک ورقه هم جدا گانه. مقداری از آن

برای شما فرستاده شد . مطلب یکی است . اما رساله شما بهتر و مفصلتر و خیلی مطبوع و محل تمجید مجلس حفظ الصبحه شد . هزار آفرین بر شما . عنقریب به پاداش زحمات خواهید رسید . مخبرالدوله وزیر علوم .»

و چون راپورت خدمات بنده توسط ایالت کبری به عرض پیشگاه اعلیحضرت شاه شهید سعید ناصرالدین شاه رسید درهنگامی که موکب همایون به ملاحظه بروز مرض وبا از طهران به عراق و بروجرد نهضت فرموده بود ابلاغاً جناب امین السلطان (اتابک اعظم) از مواعید و مراسم ملوکانه به این تلگراف بنده را دلگرم و امیدوار فرمود :

«معمداً السلطان حافظ الصبحه زیدعزه ، راپورت تلگرافی شما رسید . از تفصیل اظهاریه و زحمات فوق العاده شما در موقع بروز وبا و خدمت ملت و دولت قرین استحضار و آگاهی آمد . زائد الوصف مسرور و خوشحال شدم . جناب جلالت مآب صاحب دیوان دام اقباله هم براتب خدمتگزاری شما را هر روزه به عرض رسانیده اند . ذات همایون کمال رضامندی را از خدمات شما دارند . انشاء الله تعالی به عوض این خدمات تکمیل درجات و امتیازات خواهید کرد . امین السلطان . ۲۹ ذی قعدة لوی ٹیل

« . ۱۳۰۹

پس از آنکه ساحت ایران از شعله نیران و باخلاصی یافت و خاطر اولیای دولت آسایش حاصل کرد از طرف دولت این بنده را در پاداش خدمت به رتبه سرتیپی از درجه اول باحمائل و نشان قرین افتخار و سالی

هشتصد تومان نقد و پنجاه خروار غله جیره و علیق برموجب سابق و حقوق بنده اضافه و به خدمتم دلگرم فرمودند.

و در سنه ۱۳۱۱ که مجدداً و با درفصل خریف خراسان را محاصره کرد و ولایات را درنوردید و خدمات جانبازی بنده به شایستگی قبول آستان سلطنت گردید به موجب دستخط تلگرافی به شاهزاده مؤیدالدوله والی و فرمانفرمای خراسان و صدور فرمان مهر لمعان به لقب **ملک‌الحکمایی** ملقب و بلند نام فرمودند.

و در سنه ۱۳۱۱ که برحسب امر دولت و حکم وزارت خارجه ترتیب و وضع قرنطینه سرحدیه و انجام خدمات صحیه برعهده بنده مقرر بود پس از تقدیم خدمت از طرف دولت علیه توسط وزارت جلیله خارجه به اعطای یک قطعه نشان مخصوص آن وزارتخانه مباحی گردیدم.

و در سنه ۱۳۱۵ که در نواحی ارض اقدس و قراء شهر طوس مرض مهلک طیفوس به کمال حدت بروز کرد و دفع و رفع و جلوگیری از سرایت آن برعهده بنده مقرر گردید و تدابیر صحیه و خدمات سریعۀ بنده بسیار مؤثر و مفید گشت و بزودی از سرایت مرض جلوگیری و محدود شد و پس از یک ماه بکلی رفع گردید از طرف ایالت کبری و وزارت جلیله داخله به مزید انعام و اکرام دلگرم شد و شرح خدمات لایقه در دوسیه و دفاتر ثبت وضبط گردید.

و از این تاریخ به بعد که چندین سال قرنطینه‌های سرحدی دائم و برقرار بود پیوسته در تحت نظر این بنده مرتب و منظم و امور طبای

مملکتی به استصواب و امضاء و تصویب و ثبت دفتر مخصوص بنده
مقرر بود .

در سنه ۱۳۲۳ که طاعون هندوستان شدیداً به ولایت سیستان
سرایت و همه روزه به موجب اطلاعات و راپورت‌های تلگرافی جمعی را
هلاک می‌ساخت بر حسب حکم دولت از وزارت جلیله خارجه به ایالت
خراسان تلگرافی در خصوص مأموریت بنده اینطور رسید :

جناب مستطاب اجل اکرم عالی آقای آصف الدوله دام اقباله العالی ،
در باب طاعون سیستان دیروز خدمت جناب مستطاب عالی
مشروحاً تلگراف کرده بودم حال هم مزاحم می‌شوم که مجلس
حفظ الصحه دولتی چنین مصلحت دیده است که جناب
ملک الحکماء برای اجرای تعلیمات هرچه زودتر عازم سیستان
شوند . لهذا به مشارالیه غدغن خواهید فرمود که بدون فوت
وقت حرکت کنند . مخارج ایشان هم هر قدر می‌شود تلگراف
فرمایند که برات صادر و فوراً حواله شود . چون این کار خیلی
بهم است بدیهی است در سرعت آن توجه و مساعدت مخصوص
خواهید فرمود ، ۲۳ ذی قعدہ ۱۳۲۳ .»

لذا در اوائل زمستان همین سال که موقعی سخت بود بالوازم
مأموریت کاملاً به طرف حرکت ولدی‌الورود به اجرای تعلیمات و وضع
قرنطینه در نقاط لازمه قیام نمودم و رساله طاعونیه در حفظ الصحه از این
مرض و معالجه آن نوشته به طبع رسانیده منتشر ساختم و بحمدالله تعالی

باموانعی که موجود بود به خدمت و مقاصد دولت و معالجهٔ مرض موفق گردیدم و مخالفین بر اجرای مقاصد ضرورانهٔ خود توفیق نیافتند.

پس از چند ماه که خدمت بنده قرین انجام شد و مرض تخفیف یافت و فرزند عالم جوانم دکتر فتحعلی خان مسیح السلطنه به عوض بنده مأمور به اتمام همین خدمت گردیده وارد سیستان شد این بنده بر حسب حکم دولت و تلگراف شاهزاده اتایک اعظم عین الدوله مأمور به توفی بیرجند و ترتیب قرنطینه و منع سرایت به خاک قایمات و خراسان گردید.

لهذا به بیرجند مرکز حکومت قایمات و سیستان آمده به وظایف خود مشغول گردیدم و بحمدالله تعالی ناخوشی محدود گردید و تخطی به خاک قایمات نکرد و بنده پس از انجام خدمت به مرکز ایالت و مشهد مقدس، مراجعت نموده و به موجب حکم رسمی وزارت جلیلهٔ داخله ر دستخط همایون بر حسب تصویب مجلس محترم حفظالصحهٔ دولتی به عضویت و وکالت مجلس محترم مزبور برقرار و معرفی گردیدم و دکتر شنیدر حکیمباشی حضور همایونی و رئیس مجلس حفظالصحهٔ دولتی کتباً تبریک گفته و بنده را به عضویت مجلس پذیرفتند و به بذل انعام و تهجید و تحسین بنده را دلگرم و به اضافه حقوق امیدوار ساختند. بعلاوه از طرف دولت فخمیهٔ انگلیس به یک قطعه نشان طلای سن ژرژ در ازای مساعدتی که بامأمورین صحیهٔ آن دولت شده بود نائل گردیدم.

در این سال نیز از طرف وزارت جلیلهٔ معارف دستوری و اجازه به بنده رسید که در توسعهٔ معارف خراسان اقدام نمایم.

دو سال قبل از آنکه دولت مشروطه شود در ارض اقدس سه باب مدرسه ابتدائی بطرز جدید از قرار پرگرام وزارت جلیله علوم بنام «مدرسه مظفریه» و «همت» و «ادب» تأسیس نمودم و سپس در ولایت تربت حیدریه یک باب و سال بعد در ولایت ترشیز یک باب مدرسه ابتدائی با ااثانه صحیح بهمراهی و مساعدت اهالی به دستیاری یک نفر مأمور اداری تشکیل یافت و از طرف ایالت کبری و بزرگان و علماء و معارفخواهان نهایت همراهی و مساعدت بعمل آمد و در سال اول در سوج امتحان شاگردان بخوبی از عهده برآمدند بطوریکه اسباب تأیید و مایه تشویق و ترویج گردید و واحدی گمان نمی کرد در آن وقت بواسطه عدم انس مردم به اینگونه تأسیسات این کار به سهولت و به این خوبی پیشرفت نماید و معارضی پیدا نشود. خدای را سپاس گفتیم که این خدمت بدو آبدست این خدمتگزار تأسیس صحیح یافت.

در سنه ۱۳۲۴ که دولت مشروطه و سلطنت انتقال به ولایت عهد یافت چون مدت مأموریت بنده بخراسان طولانی و خستگی دست داده بود و زمان تجدید و تجدد پیش آمد بملاحظه اینکه عهدی تازه شود و خدمات چندین ساله را عرضه به دارد از مقام صدارت عظمی اجازه حاصل نموده به طهران رفتم و درك ملاقات و شرف خدمت وزارت معارف و صدارت عظمی را نمود، به پایه سریر اعلی و حضور همایون اعلی حضرت شهریار مشرف شدم و مورد مراحم ملوکانه و الطاف خسروانه خدمات و متمنیات قبول و مقبول گردیده بر حسب امر بصرافت طبع همایون در سلک اطبای حضور اقدس منسلک شدم.

و شرح مسافرت و خلاصه سیاحت خود را که در ساموریت خراسان و سفر سیستان کتابی ترتیب داده بود به حضور شاهنشاهی تقدیم نمودم. چون مطالب مفیده و حاوی مسائل عدیده و اصلاحات آن دو مملکت فصیح‌الارجاء بود مطبوع طبع همایون و مقبول رأی هیئت وزرای عظام گردید و نسخه‌ای به دارالشورای کبری تقدیم شد.

چون در آن ایام اوضاع دولت را اضطرابی و مزاج مملکت و پایتخت را انقلابی دست داده بود و علائق چندین ساله خراسان بنده را به مراجعت مشهد مقدس محرك و توقف در طهران متغدر و مخالف بانص غزل‌خواجه شیرازی علیه‌الرحمة که سابقاً عرض و نوشته شده بود، معاودت بر سر ساموریت سابق را راجح دانست دل مراجعت و تشرف به آستان ملائک پاسبان بست و برخصی از دربار سلطنت خواست و رخصت یافت.

چون در نوروز آن سال وزارت معارف و علوم و اوقاف و فوآئد عامه و صنایع مستظرفه به جناب مخبر السلطنه تعلق یافته بود برای تبریک عید و تهنیت مقام وزارت جدید و حصول اجازه حرکت بصوب مشهد خدمت وزیر معظم رسید و عذر توقف تهران و لزوم مراجعت بخراسان را عرضه داشت.

حضرت معظم با اینکه به توقف بنده به طهران مایل بود به رعایت میل و اصلاح حال بنده به مراجعت خراسانم اجازت داد و بصرافت طبع مقرر داشت که بنده در کلیه امور راجعه بان وزارت جلیله نظری در خراسان داشته باشد و دخالت تامه نمایند و این امور را که آن تاریخ در خراسان معمول نبود اداره کند.

چون بیشتر نظر بنده بر توسعه معارف بود بالضرورة کلیه امور را جمعاً برعهده گرفته اطاعت امر نمود و از طهران به خراسان بر سر خدمت دیرینه خود آمد و امور متعلقه به آن وزارتخانه را بطوریکه تقبل و تعهد مرتب و منظم و صورت اداری داد و مساعدت شاهزاده رکن لدوله علینقی میرزا فرمانفرمای خراسان با انجام خدمت بخصوص بر توسعه معارف در مشهد و ولایات موفق شد و امور اوقاف را که مشکلترین امور بود بتأییدات غیبیه و مقاصد بیطمعانه ترتیبی صحیح داد و خاطر وزارت جلیله را قرین رضامندی داشت. تا در سنه ۱۳۲۹ از مقام وزارت جلیله حکم تلگراف اینطور به بنده رسید :

«جناب مستطاب ملک الحکماء، از این ساعت جناب صدر الممالک منقصل از تولیت آستانه مبارکه هستند. بتصویب هیئت وزرای عظام بنظارت جناب مستطاب آیت الله زاده و آقای قائم مقام التولیه و سرکشیکان امور آستانه مبارکه را قرین انتظام بدارید و از بابت عایدات هذه السنه آنچه جناب صدر الممالک برداشت کرده صورت صحیح از دفتر تحصیل و معجلاً به وزارت اوقاف ارسال دارید. وزارت معارف. ۹ شعبان ۱۳۲۹.

و نیز از طرف هیأت وزرای عظام بهمین مضمون به ایالت خراسان حکم تلگرافی در تأکید مساعدت با بنده رسید و این هر دو قسمت ارسال، به این خدمت مشرف و تا درجه ای به نظم امور آستانه مقدسه موفق گردیدم و در آن اوقات طغیان و فتنه یوسف خان و انقلاب و اغتشاش شهر مشهد

خصوصاً حوادث داخله بست آستانه و صحنین و مقدمه بمباردمان و جسارتهای قشون روس نسبت به حریم آن حرم مطهر و کشته شدن زوار و مجاور پیش آمد و مزاج بنده علیل و مدتی بستری شد.

بالاخره جناب میرزا مرتضی [قلی] خان طباطبائی به سمت تولیت از طهران معین و به خراسان و مشهد مقدس آمد و در آن انقلاب دوچار مخاطرات گردید و بنده به برکت مرض جانی به سلامت از آن حوادث به در برد و به وظایف صحیه و امور راجعه به وزارت اوقاف و غیره کمافی السابق مشغول بود و آنچه در توسعه معارف در نظر داشت بحمدالله انجام یافت.

در شهر مشهد چهارده باب مدرسه سوای مکاتب محلات از قرار پرگرام وزارتخانه تأسیس یافت و تاکنون شاگردان لایق عالم که بعضی در مدرسه متوسطه مشهد به تحصیل علوم عالییه مشغول و عده ای در ادارات دولتی و ایالتی مستخدم و به امور مهمه اشتغال دارند.

اکنون تقریباً یازده سال است که از امور اداری استعفا و به همان شغل محترم طب و وظایف اصلیه اولیه میپردازد و به خدمات صحیه نوعیه افتخار دارد و اگر کار یا شغلی دیگر ضمیمه میشود بالتبع و محض حسن ظنی است که اولیای امور باین بنده دارند. خدای را سپاس می گویم.

در این مدت که در خراسان اقامت داشته ام همواره از طرف اولیای دولت مورد مرحمت و از جانب عموم اهالی مملکت محل توجه بوده ام. طبقات مردم بنظر لطف و محبت به این بنده می نگرند و به درستی و راستییم بسیاری تصدیق می فرمایند و به خادمی این آستان ملایک دربان مشرف و مفتخرم. از خدای تعالی مسئلت دارم تا زنده ام دولت مجاورت

از این آستان را از بنده زوال نیاورد و سعادت خدمت خلق را از این خدمتگزار سلب نفرماید. تا بقیه عمر را هم صرف خدمت نوع نمایم و ثمره عمر و خلاصه تجارب خود را کتابی ترتیب دهم که فایده آن عاید روزگار و این بنده را بهتر یادگار باشد.

افسوس که از بدو عمر عملیات بنده صرف اجرائیات و عملیات بوده کمتر موفق به تألیف کتب علمیه گردیده‌ام. مگر در چند مورد که بواسطه بروز اپیدمیها که بالضروه به نوشتن چند رساله عملیه توفیق یافته‌ام که پسند ارباب دانش و اهل فن گردیده. لیکن کشفیات جدیده و مطالب عامیه که هر روزه صورتی نو می‌گیرد و لباسی تازه می‌پوشد و هیچ اسبابش امروزه در این مملکت فراهم نیست و استکشافش مسیر نباشد بنده را ابداً اسیدوار نمی‌سازد که بعدها به تصنیفی موفق شوم و عمر بنده چندان روی به تناهی نهاده و وسائل را تباهی دست داده که گمان نمی‌کنم در پایان زندگی و حالت و اماندگی بتوانم تألیفی بنمایم.

لیکن سپاس از تأیید آسمانی و توفیق یزدانی و عون الهی و نعم غیرمتناهی نموده انجام این خدمت را به عهده دانش فرزند عالم خودم دکتر فتحعلی خان مسیح السلطنه که در فن طب جدید کامل و به السنه عدیده و لغات خارجه و اصطلاحات جدیده واقف است تنویض می‌نمایم که بعدها به تصنیفات نافع علمیه همی بگمارد و از خود و پدرش یادگاری گذارد. چنانکه امروزه در بعضی امراض رساله‌های قابل تمجید نگاشته است. اکنون نظر به وعده‌ای که در عنوان نگارش این اوراق داده‌ام خالی

از مناسبت نمی‌دانم که چند شعری از کتاب مظفرنامه همایونی که در سنه ۱۳۱۳ در مآثر عهد و مرثیه شاهنشاه سعید شهید ناصرالدین شاه و تهنیت جلوس اعلیحضرت مظفرالدین شاه بسبک و طرز شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی علیه الرحمه سروده و در پایان آن کتاب معرفی از خود و خانواده خود نموده‌ام برای عرض هنر در این مورد بنویسم که به وعده وفا شده باشد. آنگاه نسب پدران خود را مفصلاً و مرتباً طبقه بعد طبقه بنگارم.

مرا چامه گوئی نبوده است کار
 که کار ستایشگری بود خار
 سخن گرچه شیوا و ستوار بود
 به نزد بزرگان بسی خار بود
 کنون چارده سال شد کایدرم
 بفرمان شه بر پزشکان سرم
 نبودم من اندر سخن چامه‌گوی
 بنام شهنشاه شدم نامه‌گوی
 مرا در سخن بخت دمساز شد
 زبانی بنام شهان باز شد
 همانا که بد نام شه خود مسیح
 که کرد او زبانی یکدم فصیح
 چو کودک زبانی سخنگوی کرد
 ثناگوی شاه جهانجوی کرد

چو ببلبل بگلبرگ گویا شدم

به راه سخن تند پویا شدم

بیاراستم شاه را چامه‌ای

بنام شهنشاه شهنامه‌ای

بگفتم من آن نامه در پیشگاه

فرستادم آنگه بدرگاه شاه

شهنشاه خواند چون نامه را

بخواند پس آنگاه شهنامه را

بپاکی شعرم گواهی دهد

مرا در سخن پادشاهی دهد

رهی زاده عندهایب و صباست

که زایشان بهر گلستانی نواست

دگر عم من هست محمود راد

زشه برسرخن شاه بوده است و شاد

خجسته مرا هست فرخ پدر

ندیم شهنشاه فیروز گیر

همه در سخن شاه و دانا بدند

بمدح نیاکانت گویا بدند

بیالد بمدح شه این مشت خاک

زشه برسرخن شاه باشد چه پاک

چنان چونکه تو شاه نیک اختری
 به داد از نیاکان خود برتری
 زباب و نیا خود نه من کمترم
 بفر تو فردوسی دیگرم
 ز سوی امیران روشن روان
 کشد پروزم سوی نوشیروان
 پدر پریدر پاک ایرانیم
 ز پشت بزرگان ساسانیم
 اگر شاه محمود زنده بدی
 بر تخت ای شاه بنده بدی
 گر امروز فردوسی پاکدین
 شود زنده بر من کند آفرین
 که زین نامه آن پرهیز زنده شد
 ز نام شهنشاه فرخنده شد
 مرا گر پژوهش کند جود تو
 بگردون شود نام محمود تو
 ستایش ز من بنده شه را سزا است
 که برجان ما از خدا پادشاست
 مرا مدح شاه جهان رنج نیست
 بامید پاداشن و کنج نیست
 ز نام شهنشاه دارم امید
 که این نامه گردد غم را کلید

بنزد نهشته بسنده شود
 روان سخنگوی زنده شود
 همانا چو آن خسرو تاجدار
 بخواند بر این نامه شاهوار
 ز رای کیانی و طبع بلند
 بیدارد سرا در سخن ارجمند
 سزائی که محمود وی را نداد
 دهد سرسرا شاه از روی داد
 بهر بیم بدره زر دهد
 نوازش بهر شهر و کشور دهد
 اگر شاه گیتی بخواند مرا
 بدرگاه خود برنشاند مرا
 دهد مرا از پی نام خویش
 همه روزه کام خوش از کام خویش
 بیایم ز رای سخن سنج شاه
 پیاداش سیم وزر از گنج شاه
 دهد شاهم از مهر آسایشی
 فزاید بهر روزم افزایشی
 چو ماهک مرا همزبانی دهد
 ز نام آوران بیزبانی دهد

ببخشید مرا همدی چون ایاز
 بسازد مرا از جهان بینیاز
 بنام شهنشه پس از سال سی
 بگویم یکی نامه پرسی
 که فردوسی آن اوستاد سخن
 ثناخوان محمود شاه کهن
 اگر زنده گردد ستایش کند
 بمن آفرین برفرایش کند
 بخواهم خود از دادگر کردگار
 که گر زنده مانم درین روزگار
 چو از بند گیتی بیابم رها
 برآرد شهم از دم ازدها
 بگویم یکی نامه اندر سه سال
 بنام شهنشاه فیروز فال
 که شهنامه اندر جهان نوشود
 سر نامه برنام خسرو شود
 جهان پاک پریشک اذفر کنم
 چو از نام شاه مظفر کنم

**

لقبم ملک‌الحکماء، شغلم حافظ‌الصحة خراسان، تخلص شاعریم

ساسانی ، پدرم میرزا محمدخان ندیمباشی متخلص به خجسته ، پورمحمدحسین خان ملک الشعراء متخلص به عندلیب فرزند فتحعلی خان ملک الشعراء متخلص به صبا فرزند آقامحمدابن شریف بیک حکمران کاشان بوده وحاجی سلیمان صباحی شاعر معروف در تاریخ فوتش سروده «وادی جنت بود جای شریف» ابن امیرفاضل بیک فرزند امیرشریف بیک (که در سلطنت سلطان حسین صفوی بحکومت کاشان منصوب و از خوی و ارومی آذربایجان که مسقط الرأس آن طایفه بود هجرت نموده احفادش در کاشان حاکم و متوطن گردیدند و این طبقه معروف بکاشانی شدند) فرزند امیر غیاث بیک فرزند مصطفی نلی خان ابن شاه بنده خان فرزند امیر کنعان خان ملقب بصفی قلی خان که فتوحات خراسان و فرغانه بنام شاه ملقب و نامبردار گردیده فرزند پیربداق خان پور امیر قلیچ خان ابن شیخ احمدخان پور امیر نظرعلی خان ابن سلطان علی خان (این طبقه ساکن آذربایجان و خوی و اورمیه بوده اند. آثار خیریه این طبقه در آن بلاد و نیز در بقیع و مشاهد متبر که مشهود و مشهور است) فرزند امیر حاجی خان پور امیر ولی خان ابن محمودخان ابن شاه منصور فرزند امیر بهلول ابن امیر شاه جمشید فرزند شاه ابراهیم ابن شاه احمد ابن ملک طاهر ابن امیر شمس الملک ابن ملک صالح ابن ملک یحیی ابن امیر موسی ابن امیر یحیی پور ملک غباد فرزند ملک خوران شاه پور ملک اردوان پور هرمز شاه ابن انوشیروان داد گر که از اثر عدل و داد بتصدیق حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم تعدیل یافت و از برکت داد گزیش اولاد او همگی است خاصه پیغمبر و شیعت خالصه اهل گردیده با ذریه طاهره و سادات طباطبائی که از اولاد ... هستند آمیخته شدند .